

**تعليق واقعيت**

زمانی اسطوره‌ها، افسانه‌ها و قصه‌های پربوار را پدیده‌هایی فاقد ارزش پژوهشی و کارکرد...



زمانی اسطوره‌ها، افسانه‌ها و قصه‌های پربوار را پدیده‌هایی فاقد ارزش پژوهشی و کارکرد آنها را تنها محدود به سرگرمی می‌دانستند اما از سده نوزدهم به بعد و به‌ویژه پس از قوام‌یافتن دانش انسان‌شناسی و دیگر تحولات در حیطه علوم انسانی، آنها در کانون توجه قرار گرفتند.

از این پس بود که دیگر افسانه‌ها صرفاً به این دلیل که اموری غیرعقلانی‌اند، کنار گذاشته نشدند بلکه پژوهشگران، آنها را مبین ساحتی از ساحت‌های وجودی انسان تلقی کردند. پیامد این پژوهش‌ها، سرریزیدن بخش قابل توجهی از ادبیات باستانی ملت‌های کهن در زندگی روزمره انسان قرن بیستم بود به گونه‌ای که شاهد بروز این امور از نیمه‌های این قرن در ادبیات و به‌ویژه سینما هستیم.

پژوهش در این حوزه همچنان ادامه دارد و علمی چون انسان‌شناسی، فلسفه، اسطوره‌شناسی، جامعه‌شناسی و روانشناسی عهده‌دار این مهم هستند. نویسنده مطلب حاضر تلاش دارد تا مواجهه انسان را با افسانه‌ها، داستان‌ها و فیلم‌های تخیلی از نگاهی فلسفی به تحلیل بنشیند.

چگونه ما قادریم تا همانند شخصیت‌های داستانی سوار بر بال تخیلات، آزادانه به هر سو پرواز کنیم حتی آن هنگام که از ماهیت خیالی آنها آگاهیم؟ تناقض واکنش هیجانی به قصه‌ها و افسانه‌ها عنوان مجموع مباحثی است که بروز هیجانات ناشی از داستان‌های تخیلی را نامعقول و غیرمنطقی می‌خواند. سه نظریه زیر ماحصل و شالوده این فلسفه است:

1) به‌منظور آنکه با شخصیت‌ها و حوادث داستانی همراه شویم باید وجود آنان را باور کنیم.  
2) آگاهی از عدم وجود حوادث و شخصیت‌های تخیلی منجر به عدم جذب ما به چنین داستان‌هایی می‌شود.  
3) ظرفیت و توانایی افسانه‌ها در همراه کردن تماشاگر و خواننده به سفر زمان غیرقابل انکار است.

بسیاری از فلاسفه هنر در این باب سخن گفته‌اند و تفاسیر گوناگونی داشته‌اند؛ جمعی واکنش هیجانی را تنها تظاهر یا وانمود به باور تخیلات فرض کرده‌اند، برخی دیگر باور شخصیت‌ها و حوادث داستانی را لازم و ملزوم واکنش‌های هیجانی نمی‌دانند و حتی عده‌ای بروز هیجانات را مسئله قابل تعمقی نمی‌انگارند؛ زیرا معتقدند آنچه افسانه‌ها و داستان‌ها قادر به آفرینش آن هستند صرفاً القای خطای حسی به بیننده و خواننده است.

**نظریه‌های تناقض داستان‌های تخیلی**

کالین رادفورد معتقد است توانایی مشهود ما به واکنش هیجانی در برابر افسانه‌ها و حوادث داستانی نامعقول، نامتجانس و متناقض است به آن علت که 1- همراهی با حوادث و شخصیت‌های تخیلی بدون شك نیازمند باور به این موجودات خیالی است؛ 2- هنگامی که در ساخت و تولید این داستان‌ها همکاری می‌کنیم اعتقاد به وجود چنین شخصیت‌هایی رنگ می‌بازد؛ 3- اگر داستان‌ها و افسانه‌ها به واقع قادرند که ما را همراه خویش سازند (البته رادفورد در اینجا کمی تواضع به خرج داده) توانایی و ظرفیت ما در واکنش هیجانی به افسانه‌ها به همان اندازه که امری بدیهی و قابل درک است، به واقع ما را در تناقض و دوگانگی غوطه‌ور می‌سازد.

رادفورد در توضیح و تبیین فرضیه دوم خویش چنین می‌گوید: اگر آنچه ابتدا باور داریم پوسته‌ای ظاهری از پدیده‌ای فریبنده و دروغین و یا تخیلی باشد و پس از مدت‌زمانی از حقیقت امر آگاه شویم مسلماً دیگر احساسات پیشین را نسبت به آن پدیده نخواهیم داشت؛ احساس ما نسبت به باورهایمان دگرگون خواهد شد و به‌واقع ممکن است از باور به چنین حوادثی شرمسار شویم.

رادفورد در اینجا بیان می‌دارد که این مقوله مثل آن است که ما تنها قادریم با کسانی هم‌دردی کنیم که آگاهانه و به حقیقت متوجه مشکلات و رنج آنان شده‌ایم و اگر حقیقت امر بر ما روشن نشده باشد و یا به آن معتقد نباشیم قادر نخواهیم بود احساس تأسف کنیم یا حتی قطره اشکی بریزیم. یکی از عمده خردده‌هایی که بر رادفورد وارد شده این است که ما درگیر حوادث داستانی و شخصیت‌های تخیلی شده و به‌راحتی فراموش می‌کنیم آنچه می‌بینیم یا می‌خوانیم حقیقت ندارد و به عبارتی دیگر واقعی نیست.

در واقع آن زمان که به نقطه اوج هیجانات در یک رمان یا فیلم می‌رسیم موقتا و برای ساعاتی چند، آگاهی و دانش خود را در باب پدیده‌های تخیلی از دست می‌دهیم. البته رادفورد در پاسخ به این انتقاد عنوان می‌دارد: بی‌تفاوتی و عدم‌تلاش ما برای نجات قهرمان داستان آن زمان که مورد حمله قرار گرفته یا در حال مرگ است این واقعیت را می‌رساند که ما همچنان از غیرواقعی و تخیلی بودن حوادث آگاهیم؛ حتی آن هنگام که با آنها همراهی می‌کنیم و به نوعی درگیر حوادث می‌شویم.

## نظریه وانمودسازی

پیشگام این نظریه کندل والتون است. از نظر او ما تنها تظاهر و یا وانمود می‌کنیم که از دیدن فیلم‌های دهشتناک ترسیده‌ایم و یا برای قهرمان تراژیک داستان اندوهگین شده‌ایم. او می‌گوید که این شخصیت‌ها ما را به هر سو که بخواهند می‌برند و شباهت آنها به ترس‌ها و غم‌های زندگی واقع ستودنی است اما باید بدانیم آنچه ما در لحظه، تجربه و حس می‌کنیم تنها شبه‌هیجانان هستند. شبه‌هیجانان جدا از هیجانان واقعی‌اند زیرا از طریق باور به وجود شخصیت‌های تخیلی زاده نمی‌شوند بلکه از طریق نظام باورهای ثانویه (در این نظام باوری ما از عدم وجود افسانه‌ها و شخصیت‌های تخیلی آگاهییم ولی آنها را حقیقت می‌پنداریم) شکل می‌گیرند؛ بنابراین تظاهر و وانمودسازی ما سبب واکنش به حوادث داستانی می‌شود زیرا همراهی و توجه ما به ویژگی‌های شخصیت‌های داستانی و حوادث در ما به نوعی ایجاد شبه‌هیجانان مقتضی می‌کند.

آنچه فرضیه تظاهر یا وانمودسازی را از هر جهت برای فیلسوفان جذاب می‌سازد، توانایی مشهود آن در برانگیختن شماری از معماهایی است که در ارتباط با درگیر شدن بیننده یا شنونده در داستان‌های تخیلی وجود دارند؛ معماهایی نظیر: چرا خواننده یا تماشاچی یک داستان تخیلی که علاقه‌ای به تم‌های داستانی با پایانی خوش ندارد، آنچنان درگیر حوادث داستانی می‌شود که به‌عنوان مثال تمایل دارد- به‌رغم بی‌میلی‌اش نسبت به چنین سرانجامی - قهرمان داستان در پایان نجات یابد؟ البته والتون عنوان می‌کند نیاز به فرضیه‌سازی ناهمخوانی در اینجا وجود ندارد زیرا این عمل از طرف بیننده یا خواننده صرفاً به آن خاطر است که او تظاهر می‌کند با قهرمان داستان همدردی کرده و امیدوار است که او نجات پیدا کند. در واقع او به‌خود می‌باوراند که قهرمان داستان از سرانجامی غم‌انگیز رنجیده‌خاطر می‌شود.

نکته دیگر آنکه چگونه آثار تخیلی به ویژه تم‌های دلهره‌آور می‌تواند بدون آنکه ذره‌ای از جذابیتش کاسته شود بارها و بارها توسط یک خواننده و یا تماشاچی، دیده و یا خوانده شود. البته طبق نظریه والتون این امر امکان‌پذیر است؛ زیرا در بازخوانی و تماشای مجدد داستان، ما به‌سادگی از ابتدا شروع به بازی تظاهر می‌کنیم. به‌عنوان مثال کودک هنگامی که داستان جک و لوبیای سحرآمیز را می‌شنود مسلماً می‌داند که جک فرار خواهد کرد اما وانمود می‌کند که از پایان داستان بی‌خبر است.

## رد فرضیه وانمودسازی

والتون از طریق ارجاع به بازی آشنای وانمودی کودکان از نظریه خویش دفاع می‌کند. او بیان می‌کند که کودکان وانمود می‌کنند تپه‌های کوچک شن و ماسه در واقع یک کیک است و یا در بازی پدر با کودک خویش که وانمود می‌کند یک هیولای بدطینت است، آنگاه در کمین کودک می‌نشینند و در لحظه‌ای حساس به او حمله می‌کنند، کودک فرار می‌کند، جیغ می‌کشد اما بدون درنگ باز می‌گردد تا بازی را از سر بگیرد. کودک بدون شک مطلع است که پدر صرفاً با او بازی می‌کند و تنها وانمود می‌کند که یک هیولای دهشتناک به‌دنبال اوست. یکی از انتقادهایی که به والتون وارد شده بیان تفاوت میان وانمودسازی کودک در بازی و هیجانان ماست که درگیر حوادث تخیلی می‌شود.

در واقع صاحب‌نظران امر عنوان داشته‌اند که نظریه والتون تنها در باب بازی کودکان امکان‌پذیر است و به همین سادگی قابل تعمیم به تجارب دیگر همانند بینندگان و خوانندگان داستان‌های تخیلی نیست. دیوید ناویتز در جایی می‌نویسد: بسیاری از بینندگان و خوانندگان این‌گونه داستان‌ها معتقدند که آنها به‌راستی تحت‌تأثیر اعمال شخصیت‌های داستانی، هیجان‌زده، شگفت‌زده و یا غمگین می‌شوند و بسیار نامعقول است اگر فرض کنیم این دسته افراد تنها خود را متقاعد به پذیرش و یا تظاهر به قبول چنین هیجاناتی می‌کنند.

## نظریه تفکر

نظریه تفکر، جسورانه نظریه اول رادفورد را رد می‌کند و اعتقاد دارد که باور به وجود شخصیت‌های تخیلی، شرط لازم واکنش هیجانی نیست. این نظریه تعمیم هر نوع استدلال برای این نوع خاص از واکنش‌های هیجانی به‌عنوان مدل تفهیمی کلی را مطلوب نمی‌داند. در واقع آنچه واکنش هیجانی به تخیلات را از واکنش هیجانی به حوادث و شخصیت‌های دنیای واقعی جدا می‌سازد چیزی بیش از باور و اعتقاد به وجود چنین حوادثی است. به عبارتی دیگر، تماشاچی به مجموع باورهای فکری، پذیرش و تصویرسازی ذهنی نیاز دارد. فلاسفه این حوزه از اندیشه معتقدند که والتون در بیان دفاع از نظریه اول خویش شواهد مکفی ارائه نمی‌دهد و این نظریه نیاز به تغییر و شاید حتی حذف دارد.

البته حتی پیش از پیدایش نظریه تفکر تعدادی از فلاسفه باور به وجود چنین شخصیت‌هایی را لازمه واکنش هیجانی به افسانه‌ها نمی‌دانستند؛ در عوض آنان عنوان می‌کردند که تنها قسم از باورهای لازم در هنگام درگیر شدن در حوادث داستانی، باورهای ارزش‌دورانه درباره شخصیت‌ها و حوادث نمایشی است؛ برای مثال اینکه شخصیت‌ها و حوادث تخیلی چه ویژگی‌هایی دارند که آنها را مضحک، ترسناک یا تاسف‌انگیز و... جلوه می‌دهد.

## رد فرضیه تفکر

لامارک عنوان می‌کند که بیننده از تصور هیولا در فیلم وحشت‌زده می‌شود و این امر، دلیل واقعی ترس ماست اما اگر به‌راستی باور داشته باشیم تصویر متحرک هیولاست که ما را وحشت‌زده می‌کند نامعقول است زیرا مسلماً مطلع‌ایم که آنچه ما را ترسانده نمی‌تواند به ما صدمه بزند. بنابراین فرض آنکه ما با تصورات تخیلی وحشت‌زده می‌شویم مشکلی را حل نمی‌کند زیرا تنها ظاهر قضیه عوض شده است.

اخیراً یک فیلسوف فیلم به نام مالکوم تو روی نیز نظریه تفکر را رد کرده است. او بیان می‌کند که این نظریه، سرشت عینی تصاویر متحرک را نادیده گرفته و به جای آن، فرضیه وجود ذهنی را به‌عنوان عامل سببی اولیه واکنش‌های هیجانی تماشاگر عنوان می‌کند. طبق نظریه توروئی ما اغلب به ارائه عینی تصاویر متحرک بدون توجه به وجود واقعی آنها در جهان واکنش نشان

می‌دهیم و به این علت، مسئله معماگونه‌ای در باب این واقعیت وجود ندارد.  
همشهری آنلاین - ترجمه ساناز سراپی‌زاده